



دو سر منحنی نرمال

گفت‌وگوی دکتر محمد عطاران با دکتر محمدرضا سرکارآرانی

تنظیم: بهناز پورمحمد

پس از مصوبه شورای عالی آموزش و پرورش مبنی بر حذف آزمون ورودی برای مدارس دوره اول متوسطه، واژه‌هایی چون استعداد، استعداد برتر، تیزهوش و... در فضاهای حقیقی و مجازی، که دغدغه تعلیم و تربیت کشور را دارند، بسامد زیادی پیدا کرده است. بر این اساس گفت‌وگویی را آقای دکتر محمد عطاران، استاد دانشگاه مالا یا (یوام) مالزی با آقای دکتر محمدرضا سرکارآرانی استاد دانشگاه ناگویای ژاپن داشته‌اند و در آن به واکاو ریشه‌های این موضوع براساس تجارب سایر کشورها پرداخته‌اند با هم می‌خوانیم.

آیا شما با توجه به مدت طولانی که با نظام آموزشی ژاپن کار می‌کنید در خصوص مدارس تیزهوشان در ژاپن یا در جای دیگر تجربه‌ای دارید که برای ما بگوید؟

من در کتاب «آموزش به مثابه فرهنگ» که به فارسی ترجمه کرده‌ام به طور مفصل، هم در مقدمه و هم در متن، نگاه متفاوت غربی‌ها و شرقی‌ها به این موضوع را توضیح داده‌ام. آنجا گفته‌ام که ژاپنی‌ها در آموزش عمومی بیش از رقابت بر همکاری تأکید می‌کنند. به زحمت به ارزشیابی‌های پالایشی، سراسری و یکنواخت تن می‌دهند. به‌ویژه تلاش بسیار دارند تا سایه سنگین «آموزش برای ارزشیابی» را از سر آموزش عمومی کم کنند و

بیشتر بر «ارزشیابی برای یادگیری» در مدارس تأکید دارند. آن‌ها بیش از توانایی‌های طبیعی یادگیرنده به تلاش و پشتکار او بها می‌دهند و موفقیت را در تلاش خستگی‌ناپذیر می‌دانند. در مجموع، ژاپنی‌ها بیشتر فرایندگرا هستند و به پرورش مهارت‌های اجتماعی، خواندن و شنیدن و نوشتن و اندیشیدن توجه ویژه‌ای دارند. ژاپنی‌ها البته مدارس خاص هم برای معلولان حسی حرکتی و ذهنی دارند ولی تمایلی به تأکید بر جداسازی دانش‌آموزان، - براساس سر دیگر منحنی نرمال، یعنی دو درصدی‌های به اصطلاح نخبه، به تعبیری که در ایران رایج است - ندارند. جالب است که در آزمون‌های

بین‌المللی نیز ژاپنی‌ها بیش از اینکه به نتایج محدود دو درصدی‌ها در المپیادها و جشنواره‌ها توجه داشته باشند به نتایج آزمون‌های بین‌المللی تیمز (علوم و ریاضیات) و پیزا (ریاضیات، علوم و خواندن) توجه دارند که کیفیت آموزش و یادگیری گروه‌های وسیع و متنوع دانش‌آموزان را در پایه‌های گوناگون و براساس آموزش مدرسه‌ای در جغرافیایی متفاوت نشان می‌دهد. در ژاپن براساس نتایج این آزمون‌هاست که همیشه بحث‌های داغ در می‌گیرد و سیاست‌های آموزشی هم براساس همین‌ها اصلاح می‌شود. اما برای دو درصدی‌ها سوی مثبت منحنی نرمال مراقبت‌های ویژه را کافی می‌دانند، در همین حد که این‌بچه‌ها به آنچه

استحقاق دارند برسند، و طوری نشود که دیگران در راه رسیدن این دو درصد به موفقیت هزینه بدهند و خودشان پایمال شوند.

غربال‌گری براساس سنجش کاغذی (پی‌پر) و تست‌های چندجوابی، به‌ویژه در جهان امروز، محل پرسش جدی و مورد تردید است. «قابلیت‌های شدن» آدمی بسیار متنوعند و در قالب تنگ آزمون‌های ممداد و کاغذی - که به ظاهر جلوه نیز می‌فرشند و با عدد و رقم و منحنی‌های رنگارنگ عشوه‌گری می‌کنند - نمی‌گنجند. به‌ویژه در دنیای امروز که توانایی به کاربردن دانش بسی مهم‌تر از دانستن آن است و همه‌جا و مدام از شما می‌پرسند با این دانسته‌ها چه می‌توان کرد یا چه می‌توانید بکنید، و با این دانسته‌ها کدام خلاقیت به منصفه ظهور می‌رسد؟ به‌ویژه در پارادایم «نوآوری در لحظه» که چالش جهانی امروز اقتصاد دانش بنیاد و دوره تازه‌ای از نوآوری و خلاقیت است!

ما در ایران لازم است پژوهش‌های میدانی داشته باشیم و سرنوشت و پیامدهای این جداسازی‌ها را مرور کنیم؛ هم از منظر خانواده، هم افراد ذینفع هم خود این عزیزان و هم مؤسسات حمایتی.

خوب، اگر گفته شود ما استعداد‌های برتری داریم که باید امکانات آموزشی بهتری در اختیارشان قرار داده شود و این وظیفه دولت است چه باید گفت؟

در کتاب «آموزش و توسعه» به تفصیل گفته‌ام که امروز هر فرد انسانی فرد عضو و موتور توسعه و نوسازی اجتماعی است. دیگر آن نگاه سنتی به توسعه که می‌گوید شما کافی است یک لوکوموتیو بیاورید و به سر قطار ببندید تا واگن‌ها را حرکت دهد، ناکارآمد است. از آنچه شما فرمودید استنباط می‌شود که اندکی از افراد توانمند (مثلاً تیزهوشان) لوکوموتیو جامعه‌اند و احاد جامعه واگن‌های پیرو یا فرمانبر! بنابراین بهتر است این‌ها را رها کنیم و بگذاریم دست بزنند برای سرآمدانی که قابلیت لوکوموتیو شدن دارند!

در کتاب آموزش و توسعه انگاره ما این است که هر آدم دوپایی یک عنصر برای توسعه است. لوکوموتیو را مثال زد، حالا به قطارهای مدرن نگاه کنید که هر واگنی موتور، سیستم کنترلی و اطلاعاتی و ترمز خاص خودش را دارد. دیگر این‌طور نیست که احاد جامعه را تنها با داشتن چرخ برای حرکت، براساس اراده و فرمان دیگران آماده سازیم.

شما فرض کنید در این غربالگری کشنده احتمالاً حدود دو درصد را پیدا کردیم که به اصطلاح نقش همان لوکوموتیو‌هایی پیش‌برنده را داشته

نمی‌شود شما بعضاً به یک نسل کم‌توجهی کنید تا در عوض به صدتا آدم توانمند برسید، به این دلیل ناموجه که احتمالاً قابلیتی بیشتر و استحقاقی بیش از دیگران دارند

باشند، اما با شورش واگن‌ها چه کنیم؟ به علاوه همه استعدادها صرفاً ذهنی نیستند. مهم این است که فرصت‌های یادگیری متنوعی فراهم آید تا فرزندان ما و شما و دیگر فرزندان ایران‌زمین آنچه می‌خواهند یا می‌توانند بشوند. نمی‌شود شما بعضاً به یک نسل کم‌توجهی کنید تا در عوض به صدتا آدم توانمند برسید، به این دلیل ناموجه که احتمالاً قابلیتی بیشتر و استحقاقی بیش از دیگران دارند. البته استحقاق به جای خود قابل بررسی و برنامه‌ریزی است و توجه به آن عادلانه نیز هست. مشکل شاید این است که ما قبله را کج ایستاده‌ایم. به عبارت دیگر روش‌هایمان با هدف اجرای عدالت همخوانی لازم را ندارند.

سؤال دیگر این است که با فرض حذف مدارس تیزهوشان جایگزین این

مدارس چه می‌شود؟

ما باید برای همه کودکان در خانه، در محیط‌های اجتماعی، در کتابخانه‌های محلی و عمومی، در شهر و روستا، در عبادتگاه‌ها و مساجد و سینماها و کانون‌های فرهنگی و... فرصت‌های یادگیری غنی ایجاد کنیم. همه کودکان نیازمند توجه و مراقبت ویژه و برنامه‌های تربیتی ویژه (در دو سر منحنی نرمال)‌اند ولی نه الزاماً جدا از جمع یا اجتماع.

عدالت اقتضا می‌کند که به نیازها و فرصت‌های یادگیری مناسب برای آن‌ها بیشتر توجه کنیم. آنچه احتمالاً در ایران و در فضاهای خاص و عام مطرح است چالش روش‌های اجرای عدالت برای دو سر طیف منحنی نرمال است در میزان و سنجش و توجه به قابلیت‌های طبیعی آن‌ها.

ایجاد فضای رقابت برای مثلاً صد نفر طی سال‌ها تا برسیم به یک نفر - به دلیل واقعی یا مفروض داشتن استعداد تا توانایی برتر براساس سنجش‌های رایج - با عدالت آموزشی همخوان نیست. و این کار حتی فرصت‌های لازم برای تربیت اثربخش خود این صد نفر را نیز تحدید و تهدید می‌کند.

اینکه در ایران همه وظیفه خود می‌دانند که دست و کف بزنند برای این بچه‌ها، چون احتمالاً قرار است به جایی برسند و ما را نیز فردا یا فرادا به جایی برسانند! خودش آفتی است برای تربیت و عدالت آموزشی به‌ویژه برای خود این عزیزان.

با این نگاه، این بچه‌ها در خانه و مدرسه و جامعه از بسیاری از مواهب و آزادی‌ها و فرصت‌های خلاق بی‌بهره می‌مانند. بسیاری از آن‌ها کودکی نمی‌کنند و بی‌جهت و بی‌موقع به دنیای بزرگ‌سالی، در راستای آمال ما بزرگ‌ترها، پرتاب می‌شوند. این هم با عدالت همخوان نیست.

به‌علاوه این خلاف عدالت است که از امکانات عمومی برای عده‌ای خاص خدمات‌رسانی ویژه شود به امید روزی که ...! عرضم را تکرار می‌کنم. رسیدگی به «همه کودکان» نیازمند



و البته همهٔ معلمان که دلسوزانه برای همه از جان مایه می‌نهند تا فرزندان ما علی‌رغم ساختارها و هاضمه‌های کم‌توان و سازه‌های فرهنگی پیچیده و سیاست‌های نیازمند شفافیت بیشتر، دست همه را می‌گیرند و گامی با رشد همراه می‌سازند. آرام، مداوم و خستگی‌ناپذیر، کریمند و محبت را معنی می‌کنند، و از جان مایه می‌گذارند هم در مدارس عادی، هم دولتی، هم انتفاعی، هم خاص، هم غیرانتفاعی، هم نمونه، هم استثنایی، هم تیزهوش و سرآمد و...!

من اینجا، در شرق آسیا، به حرمت معلمی کلاه از سر بر می‌گیرم و به احترام همه تعظیم می‌کنم! و عرض می‌کنم:

آه ای یقین گم شده
ای ماهی گریز
در برکه‌های آینه، لغزیده تو به تو!
من آبگیر صافی‌ام
اینک به سحر عشق
از برکه‌های آینه
راهی به من بجو

احمد شاملو

داده‌ها می‌تواند به بحث‌های سازنده دامن بزند و صیقل بدهد پرسش‌ها را. بهترین‌ها برای ترویج بازاندیشی در شیوه‌های توجه و تربیت آن‌ها نیز خودشان هستند. آن‌ها نیز در دل خود برای محدودیت‌ها، برای راه‌های نرفته، برای کودکی نکرده، برای ورود زود هنگام با دنیای خشن رقابت، در انسانی‌ترین جلوه وجودی انسان یعنی تربیت، داستان‌های نگفته بسیار دارند. آن‌ها بیش از همه نیاز دارند که صداهایشان شنیده شود. آن‌ها وکیل لازم ندارند! بسیار آموزنده خواهد بود به تجربه‌ها و راه‌های طی شدهٔ آن‌ها گوش جان بسپاریم. آن‌ها خودشان راه‌حلند نه بخشی از مسئله! و خودشان یاری‌دهندهٔ راه برون شدن‌اند از روش‌های عدالت‌سوز، صداهای آن‌ها را بشنویم! همان‌طور که لازم است ضجه‌های چند درصدی سوی دیگر منحنی نرمال و خانواده‌هایشان را نیز بشنویم که چقدر به توجه و یاری نیاز دارند و چگونه با انواع معلولیت‌ها و محرومیت‌های طبیعی و نگاه بی‌نظیر جامعه می‌زیند! توجه ویژه به آن‌ها نیز عین عدالت است و آن‌ها نیز مستحق توجه بیشتریند.

توجه و سرمایه‌گذاری ویژه برای آن‌ها و عین عدالت است، ولی شیوهٔ رسیدن به این مهم بسیار به تأمل و همفکری نیاز دارد، به ویژه در میان خانواده‌ها و مؤسسات تربیتی و جامعه‌های محلی. هر شیوه‌ای که به کار گیریم، صرف‌نظر از حب و بغض‌ها و حرکت‌های قبیله‌ای در نفی یا اثبات آن‌ها، نیاز به واکاوی و تجزیه و تحلیل و روشنگری دارد، بدون عصیان و دادخواهی و تکذیب و تکفیر و تقدیس! تجربه‌های دیگران نیز در این زمینه قابل بررسی است.

ژاپنی‌ها، برای سر دیگر منحنی نرمال - یعنی کودکان کم‌استعداد یا معلول - بسیار بیشتر از دو درصدی‌های سوی مثبت منحنی نرمال توانایی‌ها، سرمایه‌گذاری می‌کنند. تجربهٔ آلمان‌ها نیز در این زمینه بسیار سازنده و حاوی پیام‌های اخلاقی است.

به نظر می‌رسد سنجه‌ها و روش‌های ما برای تشخیص توانایی‌های خاص رنجور و آفت‌زا هستند. ما نیاز به بحث‌های نوآورانه در این زمینه داریم. به‌علاوه جای پژوهش‌های میدانی که به ما بگوید خیلی از این عزیزان پس از فراغت از تحصیل کجایند و چه کار می‌کنند خالی است. این